

در این نوشته‌ی مختصر به هیچ وجه قصد بررسی تاریخی جنبش کارگری کانادا را ندارم. هستند بسیاری که تاریخ جنبش کارگری را با فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری یکی می‌گیرند. و نه تنها این، که حتی کارگر را با کارگر اتحادیه‌ای یک سان قلمداد می‌کنند. به عنوان مثال، در رسانه‌های حاکم، واژه‌ی انگلیسی Labour که با «ال» بزرگ شروع می‌شود را مترادف با کل طبقه‌ی کارگر می‌دانند و در واقع، منظورشان همان اتحادیه‌های کارگری است. در حالی که همه‌ی ما می‌دانیم، اتحادیه‌های کارگری - چه از نظر محتوایی و چه از نظر کمی - با طبقه‌ی کارگر متفاوت هستند. از نظر کمی، به طور میانگین، اتحادیه‌های کارگری کم‌تر از نیمی از کارگران را در خود متشکل دارند و تازه بسیاری از کارگرانی هم که عضو این اتحادیه‌ها می‌باشند، نقش چندانی در سرنوشت آن‌ها ندارند. فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری در کانادا، (trade unionins)، را می‌توان از لحاظ تاریخی و محتوایی به دو دوره‌ی کلان تقسیم بندی کرد: یکی از سال ۱۸۵۰ تا مقطع جنگ جهانی دوم؛ و دیگری از پس از این جنگ تا کنون. این تقسیم بندی چه از لحاظ سطح مطالبات کارگران، دست‌آوردها و مشرکت کارگران در سرنوشت اتحادیه‌ها، و چه به لحاظ ورود به یک دوره‌ی جدید اجتماعی، اهمیت دارد.

دوره‌ی اول از ۱۸۵۰ تا ۱۹۴۵

در ابتدای این دوره، سرمایه‌داران به این نتیجه رسیدند، که از طریق ایجاد کارخانه بهتر می‌توانند به مقاصد خود برسند. با کشاندن کارگران به کارخانه و زیر یک سقف سرمایه‌داران قادر می‌شدند کارگران را بیش‌تر زیر ذره بین بگیرند شدیدتر و بهینه‌تر کارگران را سازمان دهی و کنترل کنند و نظم و انضباط موثرتری را برقرار نمایند.

به این منظور، سرمایه‌داران در هر سالن کار، ساعت دیواری روی دیوار نصب کردند، تا دقیق کار کارگران را کنترل کنند. به این ترتیب، هر خلاف کوچکی از جانب کارگران، به سرعت و به آسانی، قابل مشاهده بود و با جریمه و کتک پاسخ می‌گرفت. این زمان، مقطع انقلاب صنعتی اول، زمان استفاده از کارگر ساده و نیمه‌ماهر بود. و سرمایه‌داران با ولع و حرص از زنان و کودکان، به عنوان منبع کار ارزان، استفاده می‌کردند. اما اولین انقلاب صنعتی نتوانست ضرورت وجود مهلت نزد همه‌ی کارگران را از بین ببرد. هنوز بخش مهمی از نیروی کار ماهر، مانند تراش کار، جوش کار، کفاش و غیره وجود داشت. و در کارخانه‌ها نیز مهلت‌های جدیدی لازم می‌شد. در دوره‌ی بعد از دهه‌ی پنجاه قرن نوزدهم، کارگران ماهر توانستند مقاومت شدیدی را در مقابل تعرض سرمایه‌داران سازمان بدهند. بدیهی است قبل از این دوره نیز مقاومت کارگری وجود داشت، ولی مقاومت کارگران اشکالی چون تخریب ماشین آلات را به خود می‌گرفت. در دوره‌ی مورد بحث، اما، کارگران به سرعت متشکل می‌شدند، تا شرایط کار و دست‌مزد خود را بهبود دهند. و از این رو، مقاومت و مبارزه‌ی آن‌ها در اشکال متفاوت تری به جریان می‌افتاد. نوع اتحادیه‌هایی که در این دوره شکل گرفتند، Craft Unionism - یعنی اتحادیه‌هایی که بر اساس حرفه و رشته‌ی کاری کارگران به وجود می‌آمدند - بود. این نوع اتحادیه‌ها دو وجه مشخصه داشتند.

یک وجه مشخصه آن بود که، اغلب به صورت شاخه‌ای از اتحادیه‌ی مرکزی در آمریکا - یعنی International Union (اتحادیه‌ی بین المللی) - بودند. به علت دیگر، اتحادیه‌های بین المللی ابتدا به معنی اتحادیه‌هایی نبودند که کارگران در هر منطقه یا کشوری می‌توانستند به عضویت

آن‌ها در آیند، بلکه نهادهایی بودند که کارگران را بر اساس حرفه و مهلت در آمریکای شمالی (کانادا و آمریکا) متشکل می‌کردند. از این طریق، یعنی با متشکل شدن حول حرفه و مهلت، کارگران توانستند تا حدودی با سرمایه‌دارانی که یک بازار قله‌ای ایجاد کرده بودند، مقابله کنند؛ مبادله‌ی اطلاعاتی نمایند؛ و بودجه‌ی کافی برای راه اندازی اعتصابات بزرگ را نیز تامین کنند. وجه مشخصه‌ی دیگر این گونه اتحادیه‌ها، آن بود که عنصر نژادپرستی و زن‌ستیزی را در بطن خود داشتند. به عنوان مثال، اولین اتحادیه‌های معدن چیان در ایالت بریتیش کلمبیای کانادا، با عضویت کارگران مهاجر چینی مخالفت می‌کردند و آن‌ها را خطری برای کاهش سطح زندگی خود می‌دانستند. اغلب اتحادیه‌ها نیز معتقد بودند، که زنان باید در خانه بمانند، تا مورد استفاده‌ی سرمایه‌داران - به عنوان کار ارزان - قرار نگیرند.

عروج اتحادیه‌های نوع Craft در سه دهه‌ی پنجاه، شصت، و هفتاد قرن نوزدهم به اوج خود رسید. در طول این سه دهه، کارگران توانستند ۳۴۹ اعتصاب را در سراسر کانادا راه بیندازند. مطالبات کارگران در این دوره، حول محور جایگاه کارگران در دنیای صنعتی جدید دور می‌زد. کارگران با سازمان دهی جنبش «نه ساعت کار»، در شهر همیلتون کانادا، در سال ۱۸۷۲، رسماً اعلام کردند که خواهان بهبود وضعیت جسمی و روحی خود هستند و «مغز را نه برای پول، بلکه برای تفکر می‌خواهند.» با گسترش و تداوم «جنبش نه ساعت کار»، اولین گروه‌های سیاسی کارگری نیز در کانادا ایجاد شدند. و گروه‌های «نه ساعت کار» استان‌های انتاریو و کبک به مرکز این جنبش تبدیل گشتند. اما، متأسفانه، این جنبش با مقاومت سرسخت و بی‌رحمانه‌ی سرمایه‌دارانی مانند جورج براون

(رئیس ناشرین) روبرو شد و شکست خورد. با این همه، این جنبش توانست رهبران سیاسی جدی‌بی به جنبش کارگری کانادا ارائه دهد، که در دوره‌ی جدید مبلزاتی در سال‌های آتی نقش به‌سزایی در جنبش کارگری ایفا کردند. «جنبش نه ساعت کار»، دست آورده‌های دیگری نیز داشت: دولت ناچلر شد قوانینی را به نفع کارگران به تصویب برساند یا قوانین ضد کارگری را لغو کند، از جمله این که با تصویب قانون اتحادیه در سال ۱۸۷۲، دیگر تجمع و تشکل کارگران به عنوان «توطئه‌ای به منظور محدودیت تجرت» محسوب نمی‌شد. با این وجود، سرمایه داران به دادگاه‌ها متوسل شدند، تا از طریق استفاده از انواع و اقسام قوانین مشتق شده از انگلیس اتحادیه‌ها را به زانو در آورند. در این مقطع تاریخی، از میان انواع و اقسام اتحادیه‌ها، نوعی خاصی از اتحادیه ظهور کرد که به دلیل اهمیت آن در تاریخ جنبش اتحادیه‌ای، جا دارد کمی روی آن مکث کنیم.

عروج و نزول Knights of Labor یا «شوالیه‌های کارگری»

«شوالیه‌های کارگران» در سال ۱۸۶۹ در شهر فیلادلفیای آمریکا به صورت زیرزمینی تشکیل شد و پس از مدت کوتاهی به کانادا نیز تسری یافت. رشد این اتحادیه در دهه‌ی هشتاد قرن نوزدهم، پس از سازمان دهی و رهبری اعتصاب کارگران راه آهن، لوج یافت. پس از پیروزی در مبلز برای به رسمیت شناخته شدن «اتحادیه‌ی راه آهن» توسط شوالیه‌ها، اعضای این اتحادیه به یک میلیون نفر در سراسر جهان رسید. در دوره‌ای که «اتحادیه‌های بین المللی»، کارگران را صرفاً بر اساس حرفه و مهارت متشکل می‌کردند و کارگران ساده و زنان و مهاجران را به صفوف خود راه نمی‌دادند، پیدایش «شوالیه‌های کارگران» دریچه‌ی روشنی از امید را در میان کارگران گشود؛ چرا که وجه مشخصه‌ی اصلی شوالیه‌ها، این بود که هر کارگری - علی‌رغم سطح مهارت و جنسیت‌اش - می‌توانست به عضویت آن در آید. در این دوره، برای اولین بار در تاریخ کار مزدی در کانادا، زنان و سیاهان توانستند به صفوف کارگران متشکل بپیوندند. مرکز اصلی شوالیه‌ها در شهر هامیلتون، در استان اونتاریو، قرار داشت. همان‌طور که از اسم این اتحادیه می‌توان حدس زد، شوالیه‌ها خود را موظف به حفظ شرافت و حرمت کارگران می‌دانستند. و شعر آن‌ها این بود: «تمام کسانی که با مغز و دست خود کل می‌کنید و تمام آن‌هایی که با عرق جبین خود نان در می‌آورید،

به صفوف ما خوش آمدید! و تمام کسانی که به ازای کل دیگران زندگی می‌کنید و یا کسانی که سد راه کل مولد هستید، مورد احترام ما نیستید و جای در صفوف ما ندارید!» بانک داران، وکلا، قلم‌بازان و سالن داران، رسماً از عضویت در «شوالیه‌های کارگران» محروم بودند. به جز این‌ها، متاسفانه، دسته‌ای از کارگران مهاجر - یعنی کارگران چینی - نیز از عضویت در این اتحادیه محروم بودند؛ چرا که اتحادیه‌ی مزبور آن‌ها را غیر متمم‌د و مانعی در مقابل بالا رفتن سطح زندگی کارگران به حساب می‌آورد. شوالیه‌ها با استفاده از عبرات و وحدت طلبانه و عاطفی توانستند طرف داران و اعضای بسیطی بیابند. اما ایراد اصلی شوالیه‌ها آن بود، که بستر اصلی فعالیت خود را مبلزه‌ی طبقاتی قرار نداده بود. آماج اصلی مبلزه‌ی شوالیه‌ها حول اهدافی مانند اتحاد همه‌ی مردم، آموزش در جامعه، فعالیت در میان تشکلات مصرف‌کنندگان و... سازمان می‌یافت. و از این رو، برای مثال، شوالیه‌ها قادر نشدند به درگیری روزانه‌ی کارگران با کارفرمایان و به اعتصابات کارگری بهای کافی بدهند.

اعتصاب در دیدگاه فکری شوالیه‌ها جایگاه مهمی نداشت، در حالی که صندوق رای انتخابات بورژوازی در کانون فعالیت آن‌ها قرار داشت. شوالیه‌ها به تغییر جامعه از طریق انتخابات پارلمانی چشم دوخته بودند. آن‌ها انرژی زیادی را برای بسیج کارگران به منظور فرستادن نماینده به مجلس صرف می‌کردند. اما همین مساله باعث تشنج و اختلاف و تفرقه میان کارگران می‌شد. در حالی که کارگران به برخی از نمایندگان به عنوان «نماینده‌ی مستقل» رای می‌دادند، ولی آن‌ها پس از انتخاب شدن و راه یابی به مجلس، به احزاب لیبرال و محافظه‌کار می‌پیوستند. و این امر، به تشنج و اختلاف و تفرقه میان کارگران دامن می‌زد. شوالیه‌ها با مفهوم اعتصاب، به بهانه‌ی حفظ اتحاد در جامعه، مخالف بوده و عملاً در مقابل آن قرار می‌گرفتند. اعتصاب بزرگ‌ترین کلرخانه‌ی تورنتو در دهه‌ی شصت به مدت هجده ماه به تعویق افتاد و کارگران در کلرخانه‌ها نه تنها از اعتصاب بر حذر شدند، بلکه به آن‌ها دستور داده شد تجمعات اعتراضی (Picket Line) را ترک گفته و به سر کلر بلز گردند. در سال ۱۸۸۸، در حالی که کارگران کمپانی راه آهن به شدت و برای دوره‌ای طولانی در اعتصاب بودند، شوالیه‌ها بخش غالب بودجه‌ی اعتصاب را برای امر دیگری صرف کردند. به هنگام اعتصاب کارگران کمپانی تولید سیگار در شهرهای مختلف کانادا

نیز شوالیه‌ها در مقابل اعتصاب آن‌ها ایستادند و حتی از اعتصاب شکنان نیز نام نویسی کردند. «شوالیه‌های کارگری» در طی یک دوره‌ی تاریخی توانستند کارگران را در مقیاس سراسری در کانادا حول مطالبات معینی گرد هم آورند؛ توانستند حس هم بستگی کارگری را در میان کارگران شدت بخشند، به طوری که کارگران یک دیگر را برادر یا خواهر صدا می‌کردند، ولی نتوانستند خود را با امواج فزاینده‌ی مبلزه جویی کارگران تطبیق دهند و زمانی که تصمیم گرفتند در مقابل این مبلزه جویی بایستند، شکست خوردند. شوالیه‌ها به سرعت نفوذ و اعتبار خود را از دست دادند و محکوم به نابودی تاریخی شدند.

مطالبات کارگران در مقطع مورد بررسی، مهر تحول اقتصادی جدید سرمایه داری را بر خود داشت. با انقلاب صنعتی دوم، کلرگر ساده جای کلرگر ماهر را گرفت و کلرگرانی که سال‌ها با رنج و زحمت در رشته‌ی خاصی تبحر کسب کرده بودند، ناگهان خود را بی‌کلر یافتند. در این دوره، علاوه بر اعتراض ماهوی کارگران علیه سرمایه، کارگران ماهر علیه ساده شدن کار، و از بین رفتن احترام و ارزش مهارت‌شان در تولید جامعه، در صف مقدم مبلزه قرار گرفتند. «جنبش نه ساعت کار»، عوج سریع شوالیه‌ها، و فراگیر شدن شعرها و مطالبات آن‌ها، دلایلی بر این ادعا هستند.

از دهه‌ی نود قرن نوزدهم به بعد، انقلاب صنعتی دوم تأثیرات خود را بر جای گذاشت. تعداد وسیعی از روستاییان برای کلر مزدی به شهرها روی آوردند. با تکنولوژی جدید، بلآوری کلر افزایش یافت و کارگران می‌بایستی خود را با سرعت سرسام آور ماشین تطبیق می‌دادند. سیستم مدیریت علمی یا «تیلوریسم» به ابزار موثر صاحبان و مدیران سرمایه تبدیل شد. با «تیلوریسم»، قرار بود قوه‌ی تدبیر و اندیشه از کارگران گرفته شده و از محیط کلر به دفتر کلر مدیران انتقال یابد. بدین معنی که مدیران و نمایندگان آن‌ها، در ادارات خود برای لحظه به لحظه‌ی کلر کارگران برنامه ریزی می‌کردند و اگر کارگری با این برنامه‌ها مخالفت می‌کرد، فوراً اخراج می‌شد. سرمایه به نبردی سهمگین علیه کارگران، حول کنترل فعالیت‌های روزمره‌ی آن‌ها، دست یازیده بود.

در این دوره، زنان بیش از هر زمان دیگری به عرصه‌ی تولید وارد شدند. و کارگران ساده هم شدیداً مورد نیاز بودند. دهه‌ی بیست قرن گذشته، دهه‌ی به کلگیری کارگران ساده در عرصه‌ی تولید و دهه‌ی بلآوری بالای تولید بود. کارگران



پلیس ویژه، اعتصاب کلرگران را پس از چند ماه به شکست کشانید. یکی از رهبران این اعتصاب، توسط عوامل کلرما به قتل رسید. به این طریق، اولین خیزش کلرگران برای تشکیل اتحادیه‌ی صنعتی به گل نشست. در همین هنگام، چهار نماینده از کانادا در کنگره‌ی قله‌ای طبقه‌ی کلرگر در شیکاگو، در سال ۱۹۰۵، شرکت کردند. جایی که IWW («اتحادیه‌ی کارگران صنعتی دنیا») رسماً متولد شد. «اتحادیه‌ی کلرگران صنعتی دنیا»، کلر نیمه تمام «اتحادیه‌ی کلر آمریکا» را از سر گرفت. هدف این اتحادیه روشن بود: برقراری سوسیالیسم. این اتحادیه رسماً اعلام کرد، که استراتژی بسیج و متشکل کردن همه‌ی کلرگران در یک تشکل واحد، به منظور براندازی سرمایه داری صنعتی و انحصاری، را فروری خود قرار داده است.

«اتحادیه‌ی صنعتی» توانست اعتصابات بزرگ و درازمدتی را حول به رسمیت شناختن اتحادیه به راه بیندازد. اعتصاب هفت هزار نفری کلرگران راه آهن در سال ۱۹۱۲، که منجر به دستگیری رهبران اتحادیه شد، از آن جمله‌اند. در این اعتصاب، کلرگران از شانزده کشور مختلف و با زبان‌های متفاوت برای بهبود شرایط کلر و به رسمیت شناختن اتحادیه شرکت کردند. این اعتصاب در نهایت شکست خورد. در سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۴ نیز یک اعتصاب بیست و دو ماهه در استان نواسکاشیا، تحت رهبری «اتحادیه‌ی صنعتی»، به جریان افتاد. هر چند بسیاری از این اعتصابات شکست خوردند، ولی تا مقطع شروع جنگ اول جهانی، «اتحادیه‌ی صنعتی» وجه غالب تشکلات کلرگری در کانادا بودند.

گرچه اتحادیه‌های Craft سرانجام ناچلر شدند درهای خود را به روی کلرگران نیمه ماهر بگشایند، ولی بوروکراسی و رهبری رفرمیست آن‌ها، عرصه را برای کلرگران رادیکال بیش از پیش تنگ نمود. رادیکالیسم در جنبش کلرگری کانادا رو به گسترش بود و با انقلاب اکتبر در روسیه، افق و امید نوینی به روی کلرگران گشوده شد.

پیدایش "One Big Union" («یک اتحادیه‌ی بزرگ») و قیام عظیم کلرگران در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۲۰ علیه سرمایه در کانادا از وقایع مهم این دوره می‌باشد. قیام ۱۹۱۹ و نقش «یک اتحادیه‌ی بزرگ» در آن دارای چنان اهمیتی است، که مورخان بسیاری به بحث درباره‌ی آن پرداخته‌اند. جنگ جهانی اول و حمله‌ی بورژوازی خودی علیه دست‌آوردهای کلرگران به بهانه‌ی این جنگ، موجب گشت کلرگران صدای

اتحادیه‌های مستقل از AFL را اخراج کند. به این ترتیب، باقی مانده‌ی شوالیه‌ها و تعدادی از اتحادیه‌های مستقل از آن اخراج شدند. این تعرض چنان گسترده بود، که تا آخر جنگ اول جهانی، اکثریت اعضای اتحادیه‌ها در کانادا وابسته به AFL بودند. از طرف دیگر، بورژوازی نیز به شدت هر نوع اعتراض و اعتصاب کلرگری را سرکوب می‌کرد. بورژوازی از اعتصاب شکنان و جاسوسان استفاده می‌کرد، تا از کلرگران رادیکال «لیست سیاه» تهیه کند و در موقع مناسب آن‌ها را مورد تنبیه قرار دهد.

اتحادیه‌های سنتی به هیچ وجه نه مایل و نه قادر بودند، که خیل عظیم کلرگران ساده را متشکل کنند. این جا بود که سوسیالیست‌ها، به مثابه پیش‌گامان طبقه‌ی کلرگر، آستین‌ها را بالا زدند و تشکیلی نوع جدیدی از اتحادیه‌ها، تحت عنوان «اتحادیه‌ی کلرگران صنعتی»، را وجه همت خود قرار دادند. این نوع اتحادیه‌ها برای عضویت کلرگران محلودیتی قائل نبودند و هدف خود را نابودی قطعی سرمایه داری اعلام کرده بودند. رهبری این جریان در دست «اتحادیه‌ی معدن چیان غرب» (WFM) قرار داشت. این اتحادیه در کنفرانس سال ۱۹۰۲، هدف نهایی خود را سوسیالیسم اعلان داشت. ALU («اتحادیه‌ی کلرگری آمریکا») توسط این جریان و در تقابل با «کنگره‌ی کلر آمریکا» ساخته شد و هدف‌اش متشکل کردن تمام کلرگرانی بود، که از این نهاد اخراج شده بودند.

موج نوین تشکل‌یابی کلرگران در این دوره در حالی گسترش می‌یافت، که این حرکت جدید نمی‌توانست خشم کلرفرمایان را برنیانگیزد و مورد تعرض آن‌ها واقع نشود. در اعتصاب «اتحادیه‌ی کلرگران راه آهن»، در سال ۱۹۰۳، کلرفرما با بسیج اعتصاب شکن، جاسوس و

مهاجر چینی، ایتالیایی، لهستانی و آکریینی به عنوان کلرگران ساده، و در بعضی موارد به عنوان اعتصاب شکن، وارد بازارهای کلر شدند.

سرمایه در این دوران دچار سه رکود اقتصادی شد. رکود سال‌های ۱۹۰۷-۹ سال‌های ۱۹۱۳-۱۵ و نیز رکود سال‌های ۱۹۲۰-۲۵. در شرایطی که انبوه کلرگران بیکار، گروه گروه دم دروازه‌ی کارخانه‌ها برای یافتن کار پرسه می‌زدند، کلرگران شاغل می‌توانستند به آسانی چرخش یک قلم، کلر خود را از دست بدهند و یا در صورت ارتکاب خلاف کوچکی در «لیست سیاه» کلرفرمایان قرار بگیرند. آزادی تشکل و بیان، در این دوره، مکرراً توسط کلرفرمایان و پلیس و دولت آن‌ها نقض می‌شد.

تنها اتحادیه‌های موجود در کانادا در این مقطع، اتحادیه‌های نوع Craft، شعبه‌ی «فراسیون کلر در آمریکا»، بودند. همان طور که گفته شد، این اتحادیه‌ها بر اساس حرفه عضوگیری می‌کردند و چنان دیوار چینی از مهلت دور خود ساخته بودند، که متکی بر آن، از ورود سیل عظیم کلرگران ساده و نیمه ماهر به درون خود جلوگیری می‌کردند. فلسفه‌ی این نوع اتحادیه‌ها، Business Unionism بود. یعنی آن‌ها بر این اعتقاد بودند، که فعالیت‌های خود را می‌باید صرفاً شامل دفاع از منافع بسیلر محلود خود نمایند. زنان در این اتحادیه‌ها نقش بسیلر ناچیزی داشتند. و کلرمدان شاغل تمام وقت این اتحادیه‌ها، که دست مزد بلایی می‌گرفتند، به بوروکرات‌هایی بدل شده بودند که وظیفه‌ی شان کنترل خشم و نفرت کلرگران علیه سرمایه بود.

از دیدگاه این نوع سندیکالیسم، اعتصاب می‌بایستی به سرعت خوابانده می‌شد. در سال ۱۹۰۲، رهبران AFL و TLC («کنگره کلر و حرفه‌ی کانادا»، کنگره را مجبور کردند تمام

اعتراض خود علیه دولت و سرمایه داران را بلندتر کنند. فضای کشور به شدت سیاسی شده بود و شرکت در امر سیاست و حرکات سیاسی، فرض زندگی محسوب می شد. مطالبات کارگران در این دوره شامل هشت ساعت کار در روز، به رسمیت شناختن اتحادیه و افزایش دست مزد بود. کارگران صحبت از برقراری جامعه‌ای می کردند، که در آن می باید به نیازهای کارگران پاسخ داده شود. آن‌ها خواهان ایفای نقش در تصمیم گیری‌ها در محیط کار بودند. اما بورژوازی در این مطالبات، خطری جدی را متوجه خود می دید. در تاریخ کانادا، هیچ گاه تا این حد مرز طبقاتی بین کارگر و سرمایه دار روشن و متمایز نشده بود.

اتحادیه‌های موجود قادر به پاسخ گویی مقبول و صحیح به این مطالبات و نیاز کارگران نبودند. مطالبات کارگران رادیکال در سال‌های ۱۹۱۵-۱۹۱۷ در کنواسیون TLC در مقابله با محافظه کاران اتحادیه‌های Craft شکست خورد. رادیکال‌های کارگری خواهان هم بستگی کارگری و حمله‌ی تعرضی اتحادیه‌های صنعتی علیه سرمایه بودند. بعد از «کنواسیون اتلوا»، میلیتانت‌های نراضی به شهر خود برگشتند و در غرب و بریتیش کلمبیا، تشکل جداگانه‌ی خود را بنیان گذاشتند. سوسیالیست‌ها در رهبری تشکل جدید قرار داشتند. این اتحادیه به انتلویو و کبک نیز گسترش یافت. خواست‌های «یک اتحادیه‌ی بزرگ»، از جمله این بود که برای نابودی بیکلری می باید ساعات کار کاهش یافته و به شش ساعت در روز برسد. کارگران شهر Winnipeg در این قیام کارگری پیش تاز بودند. اعتصاب عمومی شش هفته‌ای کارگران متشکل و غیر متشکل، در سال ۱۹۱۹، برای ابراز هم بستگی با کارگران ساختمانی و فلزکار - که حق قرارداد دسته جمعی از آنان سلب شده بود - به سمبل این اعتراضات بدل شد. در مقابل این اعتصاب عمومی، سرمایه داران با تشکیل نهادی تحت عنوان «کمیته‌ی هزار نفری شهروندان» دست به عمل زده و با توسل به هر دسیسه‌ای کوشیدند اعتراضات کارگران را خاموش کنند. ولی اعتصابات در شهر وینیپگ منجر به پاکبندی اعتصابات هم بستگی در شهرها و بخش‌های غربی کانادا شد. کارگران در نوااسکاشیا نیز دست به اعتصاب عمومی سه هفته‌ای موفق‌تری زدند. اما در تورنتو، رهبران اتحادیه‌های سنتی Craft اجزای پاکبندی اعتصاب را ندادند. تا ژوئیه‌ی ۱۹۱۹، حدود ۱۱۵ هزار کارگر در اعتصاب به سر می بردند و تعداد اعتصابات به ۲۱۰ مورد می رسید.

اتحادیه‌های سنتی Craft بی شرمانه طرف بورژوازی را گرفتند و با «کمیته‌ی هزار نفری شهروندان» بورژوازی و دولت هم کوری کردند، تا «یک اتحادیه‌ی بزرگ» را پای در آورند. کارگران، اخراج و دستگیر شده و در «لیست سیاه» قرار گرفتند. کارفرماها و حتی کلیساها دست به کار شدند و برای مقابله با رشد «یک اتحادیه‌ی بزرگ» و موج اعتصابات کارگران، دست به ایجاد اتحادیه‌های فرمایشی و وابسته به خود زدند. سرمایه در به شکست کشاندن این قیام کارگری بسیلر جدی بود. ارتش و سربازان چکمه پوش، با هم راهی «کمیته‌ی هزار نفری شهروندان»، به سرکوبی کارگران در کوچه و خیابان و کنج خانه‌ها پرداختند. تظاهرات مسالمت آمیز کارگران به خون کشیده شد. رهبران کارگری در شهر وینیپگ دستگیر و زندانی گشتند. بسیلری از کارگران ممنوع الخروج و کارگران مهاجر نیز تهدید به دیپورت شدند. در این شرایط، رهبران اتحادیه‌های Craft دست به خیانت دیگری زدند. دولت برای مشروعیت دادن به اعمال سرکوب گرانه‌ی خود درخواست یک گردهمایی با رهبران Craft را کرد، که مورد موافقت آن قرار گرفت. در شرایطی که اعتصاب عمومی به خاک و خون کشیده می شد، اتحادیه‌های Craft اقدام به فرستادن نماینده به مجلس کردند. تا سال ۱۹۲۱، قیام کارگران - هر چند اعتراضات پراکنده تا چند سال آینده، به ویژه در صنایع معدن، ادامه پیدا کرد - به شکست قطعی رسید. قیام کارگران شهر Winnipeg با صرف سه و نیم میلیون روز کار و ۴۵۹ اعتصاب، نظام تولیدی سرمایه داری را لرزاند، ولی نتوانست آن را به یک نظام جدید و فاقد کار مزدی متحول کند.

دوره‌ی بین دو جنگ اول و دوم جهانی برای کارگران کانادا دوره‌ی بسیار دشواری بود. سرکوب و وحشیانه‌ی قیام دهه‌ی بیست و بحران عظیم سرمایه داری از اوایل دهه‌ی سی، کارگران را به حالت تدافعی کشانده بود. کارگران برای حفظ شغل خود می بایستی سخت کوش، قانع و مطیع می بودند و نامی از رادیکالیسم و اتحادیه به زبان نمی آوردند. در این دوره، به کارگران رشوه‌ی نقدی یا جنسی داده می شد؛ چرا که اضافه‌ی دست مزد، ترقی در محل کار، و یافتن کار برای اعضای خانواده‌ی آن‌ها در گروه اطاعت محض از کارفرما و مسئولین کارخانه بود. این، شرایط ایده آلی بود که سرمایه داران در صدد تحمیل آن به کارگران بودند و کارگران نیز طبیعتاً در مقابل آن می ایستادند. با این وجود، چشم انداز اشتغال بسیلر تریک بود و کارگران نمی دانستند در صورت اخراج، چگونه می توانند

امرار معاش کنند و چرخ خانواده را بچرخانند. وجود خیل عظیم کارگران بیکلر، ترس و وحشت از اخراج و بیکلری را دو چندان می کرد. به ویژه آن که بورژوازی کانادا با گشودن بلزهای کار خود به روی کارگران مهاجر، در صدد ایجاد تفرقه‌ی بیش تر در صفوف طبقه‌ی کارگر هم بود. در چنین شرایطی، از دست دادن شغل برای کارگران به معنای فقر و فلاکتی حتمی بود.

در این دوره، متاسفانه، بسیلری از بهترین فعالین کارگری به جای آن که نیروی خود را صرف مقولومت و مبارزه علیه تعرض سرمایه داران برای زیر ضرب بردن تشکل توده‌ای کارگران کنند، تشکل جداگانه‌ی دیگری را تحت عنوان «حزب کمونیست کانادا» ایجاد کردند و با این عمل خود، به تفرقه در میان کارگران دامن زدند. فعالین کمونیست، با الهام از انقلاب کارگری اکبر، دیگر نه اتحادیه، بلکه حزب کمونیستی را به عنوان ابزار پیش تاز دگرگونی جامعه و رسیدن به سوسیالیسم به دست گرفتند. متشکل شدن برخی از فعالین کارگری در حزب کمونیست، البته بدین معنی نبود که آن‌ها از تلاش برای ایجاد تشکل توده‌ای کارگران دست کشیدند. «حزب کمونیست»، تلاش جدی‌ای را مصروف متشکل کردن کارگرانی نمود، که «فلراسیون کارگری آمریکا» تمایلی به متشکل کردن آن‌ها نداشت. بسیلری از کارگران صنعتی در این دوره، توسط این حزب در اتحادیه‌های صنعتی متشکل شدند.

یک کنفدراسیون جدید کارگری، تحت عنوان All Canadian Congress of Labour، در سال ۱۹۲۷، توسط «حزب کمونیست» ایجاد شد. «اتحادیه‌ی معدن چیان غرب کانادا»، «اتحادیه‌ی کارگران جنرال موتورز» در اشلوا، «اتحادیه‌ی کارگران فولاد» در هامپلتون، در سال ۱۹۲۹، و هم چنین بسیلری دیگر از اتحادیه‌ها توسط کمونیست‌ها بنیان گذاشته شدند. فعالین کمونیست، مرکزیت سراسری اتحادیه‌های خود به نام Workers Unity league را، در سال ۱۹۳۰، اعلام نمودند. تجربه‌ی انقلاب اکبر، جنب و جوش مارکسیستی جدیدی را به وجود آورده بود. گروه‌های مطالعات مارکسیستی در میان کارگران گسترش می یافت. برای اولین بار، کمونیست‌ها کارگران بیکلر را متشکل می کردند. اکثریت غریب به اتفاق اعتصابات سال‌های ۱۹۳۰ تا ۳۴ توسط «حزب کمونیست» راه اندازی و رهبری شد. این اعتصابات، خشن و سازش ناپزیر بودند. اتحادیه‌های صنعتی، که تا مقطع جنگ دوم جهانی تحت نفوذ کمونیست‌ها بودند، هدف

خود را نابودی سرمایه داری قرار داده بودند و راه پارلمانی برای این منظور را مرود می‌شمردند. اما با دستور کمیترون، «جبهه‌های خلق» توسط احزاب کمونیست تشکیل شدند، که لطامت بسیلری به جنبش‌های کلگری زدند. «حزب کمونیست کانادا» به فعالین خود دستور داد WUL را ترک کرده و به TLC-CIO پیوندند. هدف اعلام شده، اکنون نه نابودی سرمایه داری، بلکه مبارزه با فاشیسم بود. میلیتانت‌های کمونیست، صفوف اتحادیه‌های خود را ترک کردند و به «اتحادیه‌های انترناسیونال»، که تحت سلطه‌ی گرایش سوسیال دموکراسی بود، پیوستند. با این وجود، هنوز کمونیست‌ها پیش تازان امر تشکل یابی کلگران بودند. در AFL در آمریکا، کمیته‌ای تشکیل شد که CIO نام گرفت. این کمیته به اثر فشار از پایین در سال ۱۹۳۵ تشکیل شد. فعالین کمونیست کانادا با استفاده از نام این تشکل، اتحادیه‌های وابسته به آن را در کانادا نیز به وجود آوردند. این کمین جدید با کمونیسم تداعی می‌شد. در واقع، مرکز CIO درست در طبقه‌ی بالای ساختمان مرکزی «حزب کمونیست» در تورنتو قرار داشت. در سال ۱۹۳۷، «فلراسیون کلر آمریکا» CIO را از صفوف خود اخراج کرد. و در سال ۱۹۳۹ به TLC نیز دستور داد، تا دست به اخراج این اتحادیه‌ها بزند. یک سال بعد، یعنی در سال ۱۹۴۰، اتحادیه‌های اخراجی ACCL-CIO با هم تشکیل CCL را دادند. این تشکل، در واقع، فلراسیونی از اتحادیه‌های کلگری بود، که نقش بازوی «حزب سوسیال دموکرات» آن زمان - یعنی CCF - را بازی می‌کرد. دولت و کفرها علیه کمونیست‌ها دست به کلر شدند. «حزب کمونیست» در سال ۱۹۳۱ ممنوع اعلام شد. کلگران مهاجر کمونیست دیپورت شدند. و ارتش، تمامی اعتصابات کلگری را سرکوب کرد. در سال ۱۹۳۳، توپ، تانک و پلیس به دستور استرادیفورد (Start Ford) به انتریو فرا خوانده شدند، تا کلگران اعتصابی را بترسانند. دولت هر اتحادیه و تشکلی را که احتمال نفوذ کمونیست‌ها در آن‌ها می‌رفت، غیرقانونی اعلام کرد. این در حالی بود، که در همان زمان دولت روزولت در آمریکا مجبور شده بود امتیازات زیادی را به کلگران بدهد. به عنوان مثال، در سال ۱۹۳۵ در آمریکا قانونی تصویب شد، که طی آن اتحادیه‌ها به رسمیت شناخته می‌شدند.

در این دوره، جنبش کلگری کانادا، صحنه‌ی نبرد بین کمونیسم و سوسیال دموکراسی شده بود. «حزب سوسیال دموکراتیک» (CCF)، در سال ۱۹۳۳ تشکیل شد. این حزب، مرکب از سوسیال دموکرات‌ها، کشاورزان و روشن فکران متخصص (پزشکان، مهندسان و وکلا) بود. تنها یک اتحادیه، در ایالت نواسکاشیا، به این حزب پیوست. هدف حزب، نابودی سرمایه داری از طریق پارلمان اعلام شده بود.

هنگامی که در سال‌های اوایل دهه‌ی چهل، نبرد سختی بین کارگران و کارفرمایان در گرفت، CCF با هم راهی بورژوازی و پلیس دست به پاک سازی و کشتل کلگران انقلابی و



کمونیست‌ها زد. تا سال ۱۹۴۳، از هر سه عضو اتحادیه یک نفر در اعتصاب به سر می‌برد. و این، به معنی بالاترین آملر اعتصاب - حتا بیش از سال ۱۹۱۹ - بود. زنان در این دوره نقش به سزایی در اعتصابات کلگری داشتند. مطالبات کلگران، به رسمیت شناختن اتحادیه و اضافه دست مزد بود. کلگران معدن در سردترین زمستان تلیخ کانادا به خیابان‌ها ریختند و در صفوف پیکت حضور یافتند. با این همه، اعتصابات توسط پلیس و اعتصاب شکنان سرکوب گشتند. بورژوازی برای جلوگیری از نابودی سیستم سرمایه داری به تکاپو افتاد. CCF در چنین شرایطی توانست در شهرهای مختلف به پارلمان راه یابد. حزب محافظه کلر

برای خالی نبودن عریضه، جلوی نام خود پسوند مترقی را هم اضافه کرد. رفرمیسم عزم خود را جزم کرده بود، که به یلری بورژوازی بشتابد. CCF و CIO در یک اتحاد عمل مشترک دست به سرکوب رادیکالیسم کلگری زدند. «اتحادیه‌ی کلگران فولاد»، به عنوان ژاندارم CIO، در این دوره عمل می‌کرد و نقش به سزایی در سرکوب کلگران رادیکال داشت. فعالین کمونیست که حداقل یک دهه در سازمان دهی کلگران زحمت کشیده بودند، اخراج شدند و به جای آنان سوسیال دموکرات‌هایی بر سر کل آمدند، که هیچ تجربه‌ای در این امر نداشتند. CCL در سال ۱۹۴۳ خود را به عنوان بازوی «حزب سوسیال دموکرات»، یعنی CCF، اعلام کرد. پس از سرکوبی و اخراج کمونیست‌ها، CCF توانسته بود اکثریت را در CCL به دست آورد.

«حزب کمونیست کانادا»، البته، یک حزب کلگری بود و فعالان کلگری بسیلری در صفوف آن قرار داشتند. ولی این حزب، امتداد گواشی بود که در روسیه شکل گرفته بود، و در واقع، تابعی از تغییر و تحولات «حزب کمونیست روسیه» به شمار می‌رفت. «حزب کمونیست کانادا» در زمانی تشکیل شده بود، که بورژوازی قیام کلگران را سرکوب کرده بود و تشکل‌های توده‌ای طبقه‌ی کلگر را زیر ضربات وحشیانه و بی رحمانه‌ی خود گرفته بود. اما کمونیست‌ها به جای آن که در این عرصه علیه بورژوازی صف آرایی کنند و دست به مبارزه بزنند، خود را جدا از تشکل‌های کلگری و در یک حزب صرفا سیاسی متشکل کردند. (سوسیال دموکرات‌ها نیز خود را به طور جداگانه

متحزب کردند). به عبرت دیگر، کمونیست‌ها عمل انقلابی را امری صرفا مربوط به کلگران کمونیست و حزب کمونیست می‌دانستند و رسالت رهبری طبقه‌ی کلگر را برای خود قائل بودند. خلاصه آن که، از آن جا که در دوره‌ی مورد نظر، کمونیست‌ها بخشی از گرایش رادیکال جنبش کلگری بودند، تحزب جداگانه‌ی آن‌ها لطامت جدی‌ای به مبارزه‌ی طبقه‌ی کلگر در کانادا وارد آورد. و بر این متن، رفرمیسم در نبردی همه جانبه علیه رادیکالیسم کلگری، شکست سختی را به طبقه‌ی کلگر متحمل کرد. در واقع، رفرمیسم از شورش‌ها و قیام‌های کلگری به عنوان یک حربه استفاده کرد و با بورژوازی - برای به عقب راندن و به شکست

کشاندن این شورش‌ها و قیام‌های کل‌گرو - به توافق رسید.

در زمان جنگ جهانی دوم، «حزب کمونیست» رادیکالیسم کل‌گرو را رها کرد و با ایجاد صف متحدی با احزاب طرف دار مسکو، به محور مبارزه با فاشیسم روی آورد. هنگامی که در سال ۱۹۴۱ هیتلر به شوروی حمله برد، «حزب کمونیست کانادا» کل‌گران را به آرامش دعوت کرد. «جبهه‌ی متحد خلق» به جای «حزب کمونیست» نشست و کل‌گران تشویق به آرامش و پرهیز از اعتصاب شدند. «حزب کمونیست» حمایت همه جانبه‌ی خود را از دولت کانادا اعلام کرد. و حتی در بعضی مناطق دست به اعتلاف با «حزب لیبرال» زد. این‌ها، همه از سیاست‌های کمیترن ناشی می‌شدند. پراتیک این سیاست‌ها، باعث سردرگمی میان کل‌گران شد. با استفاده از این شرایط بود، که سوسیال دموکراسی توانست سلطه‌ی خود بر جنبش کل‌گرو را تحمیل و تضمین کند؛ سلطه‌ای که تا کنون ادامه دارد.

مضمون سازش پس از جنگ

اعتراضات، اعتصابات و شورش‌های اواخر دهه‌ی سی و اوایل دهه‌ی چهل، بورژوازی کانادا را به شدت ترساند؛ ترس از این که کل سیستم کل‌مزدی زیر ضرب کل‌گران قرار بگیرد. کل‌گران نراضی و معترض در این دوره به گونه‌ای بسیلر جدی در مقابل تعرضات سرمایه داری ایستادگی می‌کردند. در سال ۱۹۴۶، کل صنعت چوب استان بریتیش کلمبیا در اعتصاب فرو رفت. بنادر صنعت لاستیک انترلیو، صنعت روزنامه‌ی فولاد و بزرگ‌ترین صنایع کانادا نیز در اعتصاب بودند. فضا به حدی رادیکال بود، که حتی اتحادیه‌های کاتولیک و محافظه کلر کبک نیز به اعتصابات پیوستند. این اعتصابات هر چند گسترده تر از اعتصابات دهه‌ی بیست بودند، ولی یک فرق اساسی با آن‌ها داشتند و آن این که، رهبران آن‌ها نه از پایین و از بین توده‌های کل‌گرو، بلکه از بوروکرات‌های اتحادیه‌ای و سوسیال دموکرات‌ها بودند. اینان پس از سرکوبی کمونیست‌ها و رادیکالیسم کل‌گرو، آماده‌ی سازش بزرگ و تلخی با بورژوازی شده بودند. مطالبات کل‌گران در این دوره: افزایش دست مزد، هشت ساعت کلر و به رسمیت شناختن اتحادیه بود. در قانون PC۱۰۰۳، که در سال ۱۹۴۴ به عنوان قانون موقت زمان جنگ تصویب شده بود، نمایندگان کل‌گران به طور موقت به رسمیت شناخته شده بودند و کل‌فرماها مجبور به مذاکره

با آنان بودند. این قانون تا سال ۱۹۴۸ هم چنان عمل می‌کرد و پس از آن به صورت یک قانون سراسری تصویب و به مورد اجرا گذاشته شد. بر اساس قانون جدید، در صورتی که اکثریت کل‌گران یک واحد موافق ایجاد اتحادیه بودند، آن اتحادیه می‌بایست توسط دولت و کل‌فرما - و پس از طی مراحل قانونی - به رسمیت شناخته می‌شد و به ثبت می‌رسید.

فرمول RAND، بر اساس تصمیم قاضی معروف RAND، نیز بعدها به این قانون اضافه شد، که در مورد اعتصاب کل‌گران ماشین سازی در شهر ویژور تلویز شده بود. و بر مبنای آن، اتحادیه‌ها می‌توانستند حق عضویت اعضای خود را به صورت اتوماتیک از کل‌فرماها دریافت کنند. به عبارت دیگر، کل‌فرماها مجبور بودند حق عضویت کل‌گران را جمع آوری کرده و به حساب اتحادیه‌ها ولریز کند. این، پیروزی بزرگی برای سندیکالیسم و در جهت نهادینه شدن آن در جنبش کل‌گرو بود. در این شرایط جدید، کل‌فرماها قانونا مجبور بودند با اتحادیه‌ها بر سر میزان مذاکره بنشینند. امری که سرمایه دارها سال‌ها برای به وقوع نپیوستن آن جنگیده بودند، اما اکنون دولت به نمایندگی از طبقه‌ی سرمایه دار، این امتیاز را به اتحادیه‌ها می‌داد. با این همه، این یک امتیاز یک طرفه نبود، بلکه یک معامله بود که مابین دولت سرمایه داری و سندیکالیسم صورت می‌گرفت. معامله‌ای که بر طبق آن، اتحادیه‌ها به نمایندگی از طبقه‌ی کل‌گرو می‌پذیرفتند امتیازات بزرگ تری را تقدیم سرمایه داران کنند. پس از این، دولت سرمایه داری کانادا توانست با دادن امتیازاتی به اتحادیه‌های کل‌گرو، کل فعل و انفعالات طبقاتی کل‌گران را نهادینه کرده و با کنترل آن‌ها از طریق اتحادیه‌ها، عمل و اعتراض مستقیم کل‌گرو را عقیم نماید.

این درست است که به اتحادیه‌ها اجازه داده شد، تا با کل‌فرماها به عنوان یک پای مسلوی مذاکره کنند، ولی مساله این بود که پس انجام چنین مذاکراتی، کل‌فرماها حاکم و دیکتاتور مطلق در پروسه‌ی کلر بودند. در قانون جدید، بند جدیدی نیز به عنوان حق کل‌فرما گنجانده شده بود، تا تخطی کل‌گران از آن جرم قانونی و قابل پیگرد محسوب شود. بر اساس قانون جدید، هر نوع عمل دسته جمعی کل‌گران که خراج از مسیر قانونی تعیین شده انجام می‌گرفت - چه تحصن، چه اعتصاب و غیره - ممنوع اعلام می‌شد. در فاصله‌ی دو قرارداد - یعنی در فاصله‌ی دو تا سه سال - کل‌گران حق نداشتند دست به هیچ عمل مستقیمی در

محیط کلر بزنند، و گونه عمل آن‌ها «وحشی» قلمداد می‌شد و وظیفه‌ی اتحادیه‌ی مربوطه بود که آن را سرکوب کند. در غیر این صورت، خود آن اتحادیه غیر قانونی می‌شد و یا جریمه‌ی سنگینی را متحمل می‌گشت. حتی اگر برخی از اتحادیه‌ها با طی مسیر نفس گیر قانونی، در صفتی واحد با کل‌گران معترض قرار می‌گرفتند و دست به اعتصاب قانونی می‌زدند، دولت وقت می‌توانست با اتکا به «قانون بلرگشت به کلر» وارد عمل شده و یک اعتصاب قانونی را غیر قانونی اعلام کند. در دهه‌های هشتاد و نود، اجرای این قوانین رایج شد.

در این دوره، اختلافات و شکایات کل‌گرو برای حل و فصل به دادگاه‌های ویژه و نزد وکلا و قضات برده می‌شد. اما اختلافات عمیق و طبقاتی یک کل‌گرو با کل‌فرما، در دادگاه، به یک موضوع شخصی کوچک و بی ارزش بین دو نفر تنزل داده می‌شد. به این ترتیب، کل‌گران دیگر نمی‌توانستند از پایین کلری انجام دهند. متخصصین اتحادیه‌ها و وکلا در پشت درهای بسته، پیروزی یا باخت کل‌گران را رقم می‌زدند. راه اندازی اعتصاب به منظور هم بستگی با کل‌گران دیگر، غیر قانونی بود. بورژوازی بعد از تجربه‌ی قیام‌های کل‌گرو دهه‌های بیست و سی و چهل و اعتصابات هم بستگی، دیگر حاضر نبود حتی به احتمال وقوع این نوع اعتصابات هم فکر کند. هر نوع اعتصاب هم بستگی غیر قانونی و هر نوع اعتصاب سیاسی ممنوع شدند؛ چرا که طبق قانون، اعتصاب می‌بایستی مربوط به قراردادهای دسته جمعی می‌بود و از مسیر قانونی صورت می‌گرفت، تا با خطر سرکوب مواجه نشود. کل‌گران متشکل در اتحادیه‌ها، فقط می‌توانستند در صورت به بن بست رسیدن مذاکره حول قراردادهای دسته جمعی خود با کل‌فرما دست به اعتصاب بزنند. برای یک اعتصاب، اتحادیه‌ی هر واحد تولیدی با پایان یافتن قرارداد دسته جمعی، ابتدا می‌بایستی وارد مذاکره با نمایندگان کل‌فرما می‌شد. در صورت به بن بست رسیدن این مذاکره، طرفین می‌بایستی متوسل به میانجی می‌شدند و یک مسیر طولانی قانونی را طی می‌کردند، تا در نهایت دستور اعتصاب صادر می‌شد. عجیب آن که، در طول مذاکره نمایندگان اتحادیه‌ها می‌بایستی با حسن نیت با کل‌فرماها مذاکره می‌کردند و در صورتی که کل‌فرماها آن‌ها را به سوء نیت متهم می‌کردند، دولت می‌توانست وارد عمل شده و شرایط خود را بر آن‌ها تحمیل کند. حتی اگر این مسیر قانونی طی می‌شد و اتحادیه‌ها به سوء نیت متهم نمی‌شدند، باز

هم می‌بایستی برای دو هفته منتظر می‌مانند و، در واقع، اجازه نداشتند در فاصله‌ی این دو هفته وارد اعتصاب شوند.

سؤال مهمی که در این جا پیش می‌آید، این است که آیا اتحادیه‌ها اکنون یک نهاد کلگری بودند یا عملاً و قانوناً نهادی در میان دیگر نهادهای سرمایه داری بودند، که می‌بایست در تقسیم کاری تعیین شده در جهت بقای سرمایه داری شرکت نمایند؟ اتحادیه‌ها حتا اجازه نداشتند در چهارچوب قانون، از کلگران بخواهند در محیط کار دست به عمل سیاسی بزنند. رفرمیسم کلگری، تحت عنوان منفعت کل طبقه، و در توافق با بورژوازی، اتحادیه‌ها را - که قبلاً به مثابه تشکل‌های کلگری عمل می‌کردند - به نهادی در خدمت سیستم کل مزدی بدل کرده بودند. با نهادینه شدن اتحادیه‌ها، به عنوان بخشی از این سیستم، خرج شدن از خط حاکم دیگر «جرم» محسوب می‌شد. هیچ اتحادیه‌ای، و اصولاً هیچ کلگری، حق نداشت در حمایت از کلگران کلخانه‌ی دیگر دست به پیکت لاین بزند. رهبران اتحادیه‌ها قانوناً وظیفه داشتند با حداکثر توان جلوی سرپیچی و اعمال غیر قانونی کلگران را بگیرند. طبق قانون جدید، حتا سکوت نیز جرم محسوب می‌شد. زندانی شدن زن کلاد پلروت J.C در سال ۱۹۷۸، تنها به جرم ساکت بودن، از نمونه‌های اجرای این قانون است. دیگر غول جنبش کلگری، رام شده بود. طبقه‌ی کلگر از مهم‌ترین و حیاتی‌ترین سلاح خود، یعنی ابزار عمل مستقیم دسته جمعی و اعتصاب، خلع شده بود.

اتحادیه‌هایی که احتمال «نفوذ» رادیکالیسم در آن‌ها داده می‌شد، از TLC و CCL اخراج شدند. سوسیال دموکرات‌ها با استفاده‌ی تبلیغاتی و کمک رسانه‌های عمومی و نیز دولت، کمپینی را در سال ۱۹۴۶ علیه فعالین کلگری پیش رو و کمونیست‌ها شروع کردند.

بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۴۸، «اتحادیه‌ی معدن چیان»، «اتحادیه‌ی کلگران الکترونیک»، «اتحادیه‌ی کلگران پوست» و «اتحادیه‌ی کلگران چوب» از CCL اخراج و به جای آن‌ها به اصطلاح اتحادیه‌های «مشروع» نشانده شدند. بوروکرات‌های CCL، که اغلب از بوروکرات‌های «اتحادیه‌ی کلگران فولاد» بودند، از غیر انسانی‌ترین ابزارها استفاده می‌کردند، تا کلگران رادیکال را از صحنه بیرون برانند. TLC نیز بزرگ‌ترین اتحادیه‌ی خود را که توسط کمونیست‌ها رهبری می‌شد، یعنی CSU، از صفوف خود اخراج کرد. بدین

ترتیب، رادیکالیسم کلگری به حاشیه رانده شد. و رفرمیسم حاکم گشت. اما در عرصه‌ی سیاسی، دولت رفاه در کانادا حاکم شد. فصل عظیم و پر حادثه‌ی تلریخ جنبش کلگری ورق خورد و فصل جدیدی آغاز گشت. و این فصل جدید هم چنان ادامه یافت، تا سرمایه داری پا به مرحله‌ی جدیدی از زندگی نکبت بلر خود گذاشت. صلح اجباری در کلخانه و محیط کار و در بند شدن مبارزه جویی کلگران، شرایط مناسبی جهت کسب سودهای سرسام آور برای سرمایه فراهم آورده بود. دهه‌های پنجاه و شصت، دوران شکوفایی اقتصاد سرمایه داری در کانادا بود.

اتحادیه‌ها در معامله با کلرماها، پای میز مذاکره، توانستند امتیازاتی برای کلگران به دست آورند. بیمه‌ی بیکاری، اضافه دست مزد بر اساس تورم، امنیت شغلی، و خدمات اجتماعی از جمله این امتیازات بودند. دولت نیز دست به ساختن مدرسه، بیمارستان، اتوبان و خانه‌های مسکونی زد. دو فلراسیون TLC و CCL در سال ۱۹۵۶ در هم ادغام شدند و «کنگره‌ی کل کانادا» را به وجود آوردند. به نظر می‌رسید، همه چیز به خوبی و خوشی در جریان است. سرمایه داران مشغول استثمر بودند و کلگران نیز تحت نظارت و کنترل اتحادیه‌ها، ارزش اضافه‌ی هنگفتی برای سرمایه تولید می‌کردند. سرمایه داران حاضر شدند امتیازاتی به کلگران بدهند، در صورتی که محل تولید ارزش اضافه - یعنی محل کل - امن و خالی از اعتراض و اعتصاب کلگری باشد. اما این صلح و آرامش، ظاهری بود. سرمایه داران، دولت، و اتحادیه‌ها، تحلیل درستی از جنبش کلگری نداشتند. بزرگ‌ترین اعتصابات کلگری تلریخ کانادا در شرف تکوین بود.

دهه‌ی شصت و اوایل دهه‌ی هفتاد، صحنه‌ی جدال کلگران با بورژوازی بود. اغلب اعتصابات کلگری این دوره، جنبه‌ی ضد اتحادیه‌ای و ضد رهبری داشت. می‌بایستی هم چنین می‌شد، چرا که این اعتصابات خرج از شرایط تعیین شده توسط قانون صورت می‌گرفتند. و از نظر بورژوازی و اتحادیه‌ها، «اعتصابات وحشی» بودند. تعداد اعتصابات غیر قانونی در سال ۱۹۶۰ به ۲۷۴ مورد و در سال ۱۹۶۶ به ۶۱۷ مورد رسید. و پس از یک کاهش چند ساله، در سال ۱۹۷۴ به ۱۲۱۸ و در سال ۱۹۷۵ به ۱۱۷۱ مورد افزایش یافت.

در میان کشورهای صنعتی و پیش رفته، کانادا رتبه‌ی دوم - پس از ایتالیا - را از لحاظ نرخ اعتصاب به خود اختصاص داده بود. اعتصاب عمومی سال ۱۹۷۲ در استان کبک از برجسته‌ترین اعتصابات این دوره در کانادا می‌باشد، که نشان می‌دهد اتحادیه‌هایی که از قانون تبعیت نمی‌کردند، به چه سرنوشتی دچار می‌شدند. در این اعتصاب، سه کنفدراسیون ایالتی یک «جبهه‌ی مشترک» تشکیل دادند. مطالبات آن‌ها، اضافه دست مزد و تعیین حداقل دست مزد برای ۲۵۰ هزار عضویشان بود. این اتحادیه‌ها در چهارچوب قانون با کلرما‌ی مربوطه وارد مذاکره شدند، ولی مذاکره، فرسایشی و بی نتیجه بود. لذا اتحادیه‌ها، فراخوان اعتصاب عمومی دادند. عظیم‌ترین اعتصاب عمومی در حال وقوع بود. مدارس، بیمارستان‌ها و تمام نهادهای دولت کبک مورد ضرب قرار گرفتند. متعاقب اعتصاب، رهبران «جبهه‌ی مشترک» سه اتحادیه دستگیر و زندانی شدند؛ چرا که از فرمان بلزگشت به کلر دولت، سرپیچی کرده بودند. کلگران، رادیو و تلویزیون را اشغال و سرودهای انقلابی و «هم بستگی برای همیشه»



را از آن‌ها پخش کردند. این اعتصاب، عاقبت، در مقابل لشکر سرمایه به زانو در آمد و شکست خورد.

دهه های پنجاه و شصت، دوره‌ی رفاه نسبی برای بسیلری از کلرگران بود. بسیلری از کلرگران صاحب یک خانه در حومه‌ی شهر، رادیو و تلویزیون و ماشین شده بودند؛ می‌توانستند به تعطیلات تابستانی بروند؛ و وقت آزاد برای رفتن به سینما، تئاتر و غیره داشته باشند. ولی این دست آوردها، همه در حوزه‌ی مصرف و مبادله بود. در حوزه‌ی کلر، سرمایه حاکم بود و کلرگران، به جای شکوفایی استعدادهای خود، ناچار بودند نیروی کلر خود را در اختیار سرمایه قرار دهند و ارزش اضافه تولید کنند. به زبان ملرکسی، سرمایه حاضر شده بود در حوزه‌ی تولید ارزش اضافه‌ی مطلق عقب نشینی کند و امتیازاتی به کلرگران بدهد، ولی در عرصه‌ی تولید ارزش اضافه‌ی نسبی حاضر نبود حتا یک گام به عقب بردارد. همه‌ی ما می‌دانیم، که سرمایه عمدتاً از طریق ارزش اضافه‌ی نسبی است که ارزش‌افزایی و انباشت می‌کند و محدودیت‌های جدی طبیعی و تاریخی بی‌در افزایش بی‌رویه‌ی ارزش اضافه‌ی مطلق دارد.

به همان نسبتی که اتحادیه‌ها به کسب اضافه دست مزد و برخی امتیازات دیگر در پای میز مذاکره مشغول بودند، به همان اندازه نیز کلرگران از اتحادیه‌ها و پروسه‌ی کلر خود بیگانه تر می‌شدند؛ چرا که بیگانگی کلرگران از نیروی کلر و انسانیت خود اساساً در محیط کلر تولید و بازتولید می‌شود. رهبران اتحادیه‌ها، به طور مداوم با وکلا نشست و برخاست می‌کردند. و زبان شان به شدت آکادمیک و قانونی شده بود. قوانین خشک تصویب شده در پای میز مذاکرات، توسط اتحادیه‌ها بالای سر کلرگران در محیط کلر قرار می‌گرفت و به اجرا در می‌آمد. هنگامی که کلرگری با یک کلر فرما بر سر موضوعی اختلاف پیدا می‌کرد، راه حل این بود که این اختلاف توسط مامور اتحادیه و به صورت قانونی و فردی برطرف شود. اما حل و فصل این اختلافات طبقاتی به چندین مرحله‌ی قانونی تقسیم شده بود، تا در نهایت کلرگر وادار به گذشت از شکایت خود شود. سیستم Grievance Arbitration - یعنی اگر مورد اختلافی در فاصله‌ی بین دو قرارداد پیش آمد، این اختلاف می‌باید توسط میانجی حل شود و هر نوع عمل دسته جمعی کلرگران در این گونه موارد ممنوع و غیر قانونی است - ماموریت داشت اختلافات عمیق کلرگران با کلر فرمایان در محیط کلر را، که از مناسبات کلر

و سرمایه ناشی می‌شد، به موضوعات فردی جداگانه تبدیل و حل و فصل کند.

آملرها نشان می‌دهند، که کلرگران تا چه اندازه از این سیستم «خیر» دیدند! تنها دو درصد از شکایات کلرگران به دادگاه برده شدند. در واقع، یا کلرگر از تزل یافتن شکایت خویش به سطح یک مورد فردی نراضی بود و از شکایت صرف نظر می‌کرد و یا اتحادیه‌ها این گونه شکایت‌های کلرگران را بی‌ارزش و غیر قابل پیگیری قانونی تشخیص می‌دادند؛ به ویژه که نیمی از خرج وکلا را اتحادیه‌ها می‌باید متقبل می‌شدند. پیش از این، موارد مهم اختلاف بین کلرگران و کلر فرمایان به یک حرکت دسته جمعی کلرگری - به شکل اعتصاب، تحصن و غیره - تبدیل می‌شد. اما اکنون اتحادیه‌ها، مامور حل اختلاف و پلیس محیط کلر شده بودند.

کلرگران، به طور عمده، حاضر نبودند در سوخت و ساز اتحادیه‌ها شرکت کنند و فقط در هنگام اعتصابات یا انتخابات وارد عمل می‌شدند. و بوروکرات‌های اتحادیه‌ها نیز فعالیت جدی‌ای در تشویق کلرگران به کلر اتحادیه‌ای انجام نمی‌دادند. آن‌ها عادت کرده بودند، که به کلر قانونی و حقوقی بپردازند. بهبودی نبود، که درصد تشکل‌یابی کلرگران در اتحادیه‌ها از سال ۱۹۵۵ تا ۶۵ در حدود ده درصد کاهش یافت. رهبران اتحادیه‌ها و وظیفه داشتند، از حرکات دسته جمعی غیر قانونی کلرگران جلوگیری کنند، و گونه محاکمه و زندانی می‌شدند.

با امن کردن محیط کلر، سرمایه قادر شد بلرآوری کلر را با به کلرگیری تکنولوژی جدید بالا ببرد. به همین دلیل، فرآیند کلر شدیداً مکانیزه شد و سرعت کلر کلرگران بالا رفت. کامپیوتر نیز در این دوره مورد استفاده قرار گرفت و جایگزین کلرگر شد. کلرگران، فرسوده تر و از خود بیگانه تر گشتند. ماشین قرار بود تفکر کلرگر را عقیم کند. تکنولوژی جدید هم چنین باعث می‌شد، که کلرگران بیش‌تر تحت نظر سر کلرگران قرار گیرند. یک دلیل دیگر، فرق کیفی مهاجرین در این دوره است. کلرگران مهاجر دهه‌ی شصت از کشورهای صنعتی می‌آمدند، تجربه‌ی تشکل‌یابی داشتند، و حامل عنصر مبارزه جویی بودند. زنان نیز در این دوره به مبارزه جویی کلرگران افزودند. با ورود تکنولوژی جدید، زنان بیش‌تری به بلزلهای کلر راه یافتند. یک بلزینی دقیق از مبارزات کلرگری در این دوره نشان می‌دهد، که زنان کلرگر بسیلر میلیتانت بودند و در پیک لاین‌ها و اعتصابات شرکت می‌کردند. در این دوره، هم چنین، نسل جدیدی از کلرگران به عرصه‌ی تولید کشانده شدند. نسلی که هیچ

خاطره‌ای از شرایط هول ناک دهه‌ی سی و چگونگی تشکل و نهادینه شدن اتحادیه‌ها نداشتند. جوانانی که در مقابل اتحادیه‌ها سرکش بودند، لباس‌های متفلوت می‌پوشیدند، موزیک نو گوش می‌دادند و در مقابل زورگویی کلر فرماها و اتحادیه‌ها مقاومت می‌کردند. بهبودی نبود، که در این دوره کلرگران متلوباً نظرات رهبران اتحادیه‌ها را رد می‌کردند و قراردادهای پیشنهادی آنان را زیر سؤال می‌بردند. احتیاط و آرامش طلبی رهبران اتحادیه‌ها، جایی در میان این نسل از کلرگران نداشت. بسیلری از این کلرگران، خواهان یک دگرگونی جدی در محیط کلر و در جامعه بودند.

سال‌های ۱۹۷۰ به بعد

بحران عظیم سرمایه داری از دهه‌ی هفتاد شروع شد. هر چند انقلاب تکنولوژیک و اتوماسیون، بلرآوری کلر را بالا برد، ولی نرخ سود سرمایه دلران به شدت پایین آمد. بیکلری افزایش یافت و بورژوازی عزم کرد به دست آوردهای تکنونی کلرگران حمله ور شود. دولت رفاه، زمینه‌ی عملی خود را از دست داده بود و دیگر سد راه بورژوازی محسوب می‌شد. این دوره از دو لحاظ دلرای اهمیت می‌باشد. اول این که، در دهه‌ی پنجاه، پایه‌ی تولیدی کانادا بر استخراج و تولید صنعتی نهفته بود. ولی اکنون این پدیده تغییر یافته بود. هفتاد درصد نیروی کلر در بخش خدمات متمرکز شده بودند و تنها سی درصد آن در بخش صنعتی به فعالیت اشتغال داشتند. در واقع، بخش‌های مانوفاکتوری به کشورهای آسیایی تازه صنعتی شده انتقال پیدا کردند. و این امر باعث شده بود، که یک رقابت جهانی مابین بورژوازی کانادا و دیگران پا بگیرد. تقسیم کلر شدیداً جهانی شده بود. و بورژوازی برای سودآوری و افزایش نرخ سود خود دست به سازمان دهی مجدد نیروی کلر زده بود.

در کانادا مشاغل جدیدی تحت عنوان «مشاغل غیر استاندارد» پا گرفت. این مشاغل - برخلاف گذشته - تمام وقت و دلرای امنیت شغلی و مزایا و غیره نبودند، بلکه انواع و اقسام مشاغل نیمه وقت و موقتی را شامل می‌شدند، که سودآوری سرمایه را تضمین می‌کردند. به عنوان مثال، کلر خانگی و کلر نیمه وقت را از میان این گونه مشاغل می‌توان ذکر کرد. این گونه مشاغل، به طور معمول، غیر اتحادیه‌ای هستند و در بخش خدمات خصوصی متمرکز می‌باشند. و اکثریت غریب به اتفاق کلرگران آن نیز زن هستند. بورژوازی از یک طرف با حمله به سطح خدمات اجتماعی از قبیل مهد کودک‌ها، و از

طرف دیگر با ایجاد کل خانگی، تصمیم گرفته بود یک بلر دیگر زنان را به کنج خانه بفرستد. قرار بود، که بسیلری از زنان با دست مزدهایی به شدت نازل در خانه کلر کند و با کلرگ تاپوانی یا سنگاپوری رقابت نمایند. به این ترتیب، بیش از سی درصد نیروی کلر، پیمان کلری و غیر استاندارد شدند. حتی کلر کودک نیز رایج شد. چرا که کلر خانگی، زنان را مجبور می کرد برای سریع تر تمام کردن قطعه کلری، از کودکان خود نیز کلر بکشند. (مولرد سوانخ و زخمی شدن زنان و کودکان در این گونه کلرها کم نبودند.) روشن است، که در این گونه مشاغل صحبت از مزایا و بیمه هم بی معنی است.

از طرف دیگر، بورژوازی با حمله به دست آوردهای اتحادیه‌ای و محدودیت حق اعتصاب، قصد داشت مقولمت کلرگران را درهم بشکند. دهه‌ی هشتاد، دوره‌ی ریگانیسم و تاجریسم، و دوره‌ی حمله به دست آوردهای کلرگران، بود. «قانون بلزگشت به کلر اجباری» متلوبا مورد استفاده قرار می گرفت. حق اعتصاب، آن هم پس از پیمودن راه طولانی قانونی و بوروکراتیک، اکنون عملاً بی معنی شده بود؛ چرا که بسیلری از اعتصابات به بهانه‌ی این که نظم جامعه را مختل می سازند، ممنوع اعلام می شدند. در پانزده سال بعد از ۱۹۵۰، تنها شش نمونه فرمان بلزگشت به کلر صادر شد؛ در حالی که در پانزده سال بعد از ۱۹۶۵، این مورد به ۴۵ نمونه و در پنج سال ۱۹۸۰ تا ۸۵ به ۶۸ نمونه رسید. دولت با تصویب قوانینی، دوره‌های قرارداد را طولانی تر کرده بود و در نتیجه، ممنوعیت حق اعتصاب و انجماد دست مزدها نیز طولانی تر شدند. دیگر بورژوازی حاضر نبود اتحادیه‌ها را، در موقعیت قبلی شان، به بلزی بگیرد. قواعد بلزی در حال تغییر بود و اتحادیه‌ها یا به ناچار تسلیم این تعرض بورژوازی می شدند و یا فعلاً به با آن هم کلری می کردند. نه کلرگران دیگر حاضر بودند تحت چهلچوب تعیین شده پس از جنگ به مبلزه ادامه دهند و نه بورژوازی می توانست دست آوردهای قبلی کلرگران را تحمل کند. این دوره، دوره‌ی سقوط دولت رفاه، گسست توافق بین رفرمیسم و بورژوازی حاکم، و بی اعتبار شدن سندیکالیسم نزد کلرگران بود.

در این دوره، سندیکالیسم نه تنها به عنوان یک جنبش به بن بست رسید، بلکه به مثابه یک ساختار و تشکل کلرگری نیز دیگر قادر به ادامه‌ی حیات به شکل سابق نبود. متاسفانه در این جا فرصت نیست، که با تفصیل به نقش «حزب دموکراتیک جدید» (NDP) در جنبش کلرگری کانادا بپردازم. اما به طور مختصر،

سوسیال دموکراسی هم راه خود سندیکالیسم را نیز به حاشیه برد؛ چرا که سندیکالیسم افقی غیر از سوسیال دموکراسی نداشت. رهبران اتحادیه‌ها در کانادا اغلب رسماً عضو «حزب دموکراتیک جدید» بودند. نه این حزب و نه رهبران اتحادیه‌ها، هیچ آلترناتیو جدی‌ای برای ارائه به کلرگران معترض در چپته نداشته و ندارند. در شرایطی که سرمایه با قرارداد تجلرت آزاد، گردش خود را هر چه سریع تر، آسان تر و قله‌ای تر کرده است، سندیکالیسم حتا قادر نشده است کلرگران به کلر گرفته شده در رشته‌های جدید را متشکل کند. سندیکالیسم در کانادا به این افتخار می کند، که درصد تشکل یابی کلرگران در آن، چهل درصد است؛ در حالی که این میزان در آمریکا، پانزده درصد می باشد. اما اگر درصد تشکل یابی کلرگران دولتی را فاکتور بگیریم، این نرخ در مشاغل خدمات خصوصی، که در حال توسعه نیز می باشند، یک رقمی می باشد. کلرگران در رستوران‌ها، فروشگاه‌های زنجیره‌ای، بنگاه‌ها و غیره، فاقد اتحادیه و مزایا می باشند. سندیکالیسم هیچ چشم اندازی برای متشکل کردن کلرگران غیر استاندارد، که به سرعت در حال توسعه هستند، ندارد. علی رغم ارائه‌ی راه حل‌های جدید توسط برخی از نظریه پردازان سندیکالیسم در جهت فایق آمدن بر این بحران، این راه حل‌ها در عمل در سطح نظر باقی مانده‌اند. پرچم «سندیکالیسم اجتماعی» نیز توانسته است کلری انجام دهد. استراتژی سندیکالیسم در مقابل تعرض گسترده و جهانی بورژوازی، تسلیم، سکوت، دادن امتیاز، و پناه بردن به ناسیونالیسم است. در گذشته، سندیکالیسم خشم و نفرت کلرگران در صفوف پیکت و خیابان را برای ریختن رای به صنوق «حزب دموکراتیک جدید» کانالیزه می کرد و این خشم و نفرت را به دولت بعدی حواله می داد. ولی اکنون، سوسیال دموکراسی و سندیکالیسم، برنامه‌ای متفلوت از برنامه‌ی محافظه کلران و لیبرال‌ها ارائه نمی دهند.

در دو دهه‌ی پس از جنگ دوم جهانی، با رشد بارآوری و توسعه‌ی اقتصاد سرمایه داری، اتحادیه‌ها توانستند دست مزد و شرایط کلر کلرگران را بهبود دهند، ولی اکنون اتحادیه‌ها در همین مولرد نیز ناموفق هستند. آن‌ها اکنون نه تنها مانعی در جهت مبلزه‌ی کلرگران علیه سرمایه داری می باشند، بلکه خود به یک سرمایه دار بدل شده‌اند. حقوق سالیانه‌ی رهبران اتحادیه‌ها به گونه‌ی غیر قابل بلوری بیش تر از حقوق کلرگران است. اتحادیه‌ها اکنون

با جمع آوری حق عضویت کلرگران، سرمایه‌های کلان انباشت می کنند و این سرمایه‌ها را در جاهای دیگر به کلر می اندازند و از قبل آن سود و بهره به جیب می زنند. و از این نظر در کمپ سرمایه‌ی مالی قرار دارند. یعنی با حق عضویت کلرگران عضو خود، کلرگران جاهای دیگر را به خدمت گرفته، مورد استثمار قرار می دهند، و سودهای هنگفت کسب می کنند. (در این نوشته، مجال آن نیست گردش سرمایه‌های اتحادیه‌ها را بررسی کرده و نشان دهم، که اتحادیه‌ها چگونه در بقای سرمایه و انباشت آن سهیم هستند. به این امر باید در نوشته‌های دیگری پرداخت.) اگر از نقطه نظر روند ارزش افزایی و انباشت سرمایه به اتحادیه‌های کنونی نگریسته شود، نمی توان چنین نتیجه گرفت که آن‌ها نماینده‌ی کلرگران در مقابل سرمایه داران هستند. از پس از جنگ دوم جهانی به این طرف، اتحادیه‌ها از نظر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، عموماً در کنتر سرمایه و در مقابل مبلزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه‌ی کلرگر ایستاده‌اند.

این درست است که می باید چه به لحاظ تریخی و چه از حیث مفهومی بین سندیکالیسم و اتحادیه‌های کلرگری تمایز قابل شد. اما تا جایی که به کانادا برمی گردد، سندیکالیسم پس از سال‌ها تلاش و فعالیت، توانست اتحادیه‌ها را با خود مترادف کند. و از همین روست، که اکنون به سختی می شود تمایزی بین سندیکالیسم و سندیکا (یا اتحادیه) در کانادا قائل شد.

همان طور که دیدیم، اتحادیه‌های کلرگری تحت رهبری رفرمیسم، به نهادی در نظام سرمایه داری تبدیل گشته‌اند.

نوامبر ۲۰۰۶

